

اشاره

گفتار پیش رو، متن گزیده سخنان رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، در مجلسی است که در حدود سال ۱۳۵۵ هجری شمسی در تهران با حضور ایشان، اندیشمند شهید استاد مرتضی مطهری، زنده‌یاد دکتر علی شریعتی و شادروان استاد فخرالدین حجازی برگزار شده است. مطالبی که در این مجلس طرح شده است، به‌خوبی نشانه فضای فکری و فرهنگی جامعه در آن سال‌ها، یعنی سال‌های نزدیک به انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی است که پرده از دغدغه‌های دانشجویان و روشنفکران در آن زمان برمی‌دارد و نکته‌سنجی‌ها و انحراف‌شناسی‌های پیدای و پنهان سخنرانان، به‌ویژه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و استاد مطهری را در تکریم جوانان و نگاه انتقادی به اندیشه‌های آنها، به نمایش می‌گذارد. مطالعه این سخنان، درس‌هایی گران‌سنگ برای امروز ما نیز دارد و می‌تواند برای فردای باشکوه‌تر از امروز در پرتو نقش‌آفرینی شایسته جوانان ایرانی در جامعه اسلامی ما راهگشا باشد.

از نگاه ولایت

گفتاری از رهبر فرزانه انقلاب اسلامی درباره جوانان و اندیشه جوانی



[برای حفظ جوانان چه کار باید بکنیم و چه برنامه عملی باید داشته باشیم؟]
 آقای دکتر [شریعتی] سؤال را خیلی خوب مطرح کردند و این مطلب را با تمام شقوق و زوایایش - که پیش از آنکه در مجلس امشب ما مطرح شده باشد در متن ذهن جامعه ما و جوان‌های ما مطرح بوده - با بیان بسیار دقیق و ظریفی بیان کردند. بنده چند جمله‌ای به‌عنوان اظهارنظری در زمینه سؤال آقای دکتر عرض می‌کنم و بعد از من باز خود ایشان و همچنین جناب آقای مطهری و هر یک از آقایانی که نظری داشته باشند نظراتشان را باید در زمینه این سؤال بیان کنند. چون مسئله به‌عنوان یک اشکال و یک استفهام مطرح شد، ناگزیر باید در سطح این مجلس به آن رسیدگی درخور این مجلس بشود.

البته این را هم نگفته نباید گذاشت که اگر بنا باشد برای اینگونه مطالب و این سؤال‌ها یک راه حل نهایی و یک راه حل سازنده و راهگشا در نظر بگیریم، موقع دیگری و ظرف زمانی و خصوصیات دیگری را اقتضا می‌کند؛ یعنی در اینگونه مجالس نمی‌شود به اعماق و کنه مسئله و اشکالات کار و امکاناتی که در اختیارمان هست به‌طور دقیق رسید و درخور یک مشاوره قدری عمیق‌تر است. لکن در سطح این مجلس هم می‌شود درباره‌اش بحث کرد. البته اینجا این را اشاره کنم که علت اینکه گفتیم درخور این مجلس نیست، نه از باب این است که بخواهم از حضار مجلس نفی صلاحیت بکنم؛ نه، محققاً آقایان و خانم‌هایی که در اینجا هستند، این مسئله برایشان یا برای بسیاری‌شان مطرح بوده و راه‌حل‌هایی برایش در نظر گرفته‌اند و ای بسا راه‌حل‌هایی که خیلی هم مصیب و درست بوده است. از باب اینکه مجلس شلوغ است، جمعیتی هستند و همه فرصت اظهارنظر پیدا نمی‌کنند و در سطح مجلس نیمه‌عمومی مثل مجلس ما مطلب ناتمام می‌ماند، از این جهت عرض می‌کنم که طرح این مسئله به صورت بنیانی درخور این محفل نیست. اینجا فقط می‌شود یک

مطلبی را گفت که اجمالاً یک پاسخی داده شده باشد - اگر چه کلی - و راهگشایی باشد برای ذهن‌هایی که می‌خواهند در اطراف قضیه بررسی کنند.

قبل از آنکه به این سؤال مطرح‌شده به وسیله آقای دکتر جواب بگویم، مطلبی اولی را که ایشان گفتند، با اینکه مطلب حاشیه‌ای است و خیلی اصولی نیست، در عین حال لازم می‌دانم که بنده هم به نوبت خودم آن را مطرح کنم و آن مسئله اشاره به مکان و اشاره به وضع جلسه و اشاره به وضع گذران جلسه از لحاظ تقریباً سادگی - نه اینکه به‌طور کلی سادگی، نمی‌خواهیم خیلی هم مبالغه کنیم - است. بنده شخصاً از برگزارکنندگان تقدیر می‌کنم که جلسه‌شان را ساده، برادرانه و خودمانی که حتماً صمیمیت بیشتری هم در آن هست برگزار کردند.

در مورد مطلبی که آقای دکتر اشاره کردند، خلاصه سؤال ایشان در چند جمله این است که جوان امروز یعنی جوانی که مذهبی می‌اندیشد و می‌خواهد مذهبی عمل کند و اسلامی است، در برابر یک دشمن قرار دارد و یک رقیب. آن دشمن حسابش مشخص است و موضعی که در مقابل او می‌باید گرفت، روشن است. و اما این رقیب؛ رقیب خوراک فکری و ذهنی را از صدها روزنه و به وسیله صدها کانال سرازیر کرده است. این جوان می‌خواهد از طرف طرز فکری که به آن وابسته است نیز تغذیه بشود. طرفدار تعصب و دگم و یکجانبه فکر کردن نیستیم؛ یعنی اسلام این را به ما نیاموخته، بلکه از آن نهی کرده است. دشمن مکاتب دیگر هم نیستیم و پیغمبران اساساً این جور بودند که دشمن یک مکتب یا مسلکی نبودند و دشمن طرفداران یک مکتب یا یک مسلک هم نبودند، دلسوز آنها بودند. مسئله این است که اگر از یک ایدئولوژی، به ایدئولوژی رقیب تعبیر می‌شوند نه به معنای همان رقابتی است که ما در عالم مسائل مادی احساس می‌کنیم و یک نفر را رقیب خودمان می‌بینیم و اصل را این قرار می‌دهیم که باید او را کوبید، بعد می‌گردیم نقطه‌ضعف‌هایش

را پیدا می‌کنیم. نه، مسئله این نیست. مسئله خیلی انسانی‌تر و بالاتر و والاتر از اینهاست. مسئله، مسئله یک بیمار محتضر است. این بیمار محتضر یک دارویی را باید مصرف کند تا شفا پیدا کند. اگر طبیی بدون صلاحیت این دارو را در حلق این بیمار ریخت، دارو نشده، خیانت شده. اگر آن طبیی دیگر نسخه خودش را عرضه می‌کند و بر سر این نسخه پافشاری می‌کند و استدلال می‌کند و اصرار می‌ورزد، این نه به خاطر رقابت یا دشمنی یا عناد با آن طبیب اولی است، بلکه به‌عنوان دلسوزی نسبت به این مریض است. طرز تفکر اسلامی راه را برای شنیدن هر سخن حقی به روی پیروان خودش باز کرده است: **فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** (زمر: ۱۷ و ۱۸). پیروی از سخن احسن، شعار ماست. اگر سخنی را نمی‌پذیریم، از باب این است که دلمان به حال انسانیت می‌سوزد. این است سخن ایدئولوگ‌های اسلامی و متفکران اسلامی. منظور آقای دکتر از رقابت این است.

**طرز تفکر اسلامی راه را
 برای شنیدن هر سخن حقی
 به روی پیروان خودش باز
 کرده است: فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ
 يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ
 أَحْسَنَهُ. پیروی از سخن
 احسن، شعار ماست. اگر
 سخنی را نمی‌پذیریم، از باب
 این است که دلمان به حال
 انسانیت می‌سوزد. این است
 سخن ایدئولوگ‌های اسلامی و
 متفکران اسلامی.**

آرمان‌های مشخص و شعارهای مشترکی وجود دارد و گفته می‌شود که این جاده را طی کنیم تا به آن آرمان‌ها برسیم. ایدئولوگ اسلامی نگاه می‌کند، می‌بیند که این جاده انسان را به آن آرمان‌ها نمی‌رساند، به درصد لایق و شایسته حساب هم نمی‌رساند. همیشه یک تشنه فقط یک لیوان آب می‌تواند بخورد. اگر یک لیوان آب گل‌آلود و آلوده به او دادید، دیگر تشنگی او از او گرفته شد. نمی‌توانید بگویید خیلی خوب، حالا آن یک لیوان را بخورد بعد هم ما یک لیوان آب تمیز صاف گوارا در حلقش می‌ریزیم. نه، دیگر آن زیادی است، آن به زور و جبر دادن است، تشنگی او با یک لیوان آب آلوده یا خدای ناکرده مسموم از بین رفت. مسئله این است. بیش از این لازم نمی‌دانم که در این باره توضیح بدهم و مطلب را باز کنم و همین اندازه فکر می‌کنم که کافی است برای اینکه نقطه نظر معلوم بشود. خواستم ذیلی بر تعبیر آقای دکتر باشد که تعبیر رقیب گفتند سوءتفاهم نشود. مسئله، مسئله رقابت دو هوو نیست که هر یک دیگری را به هر صورت می‌خواهد بکوبد و مسئله دو تا همکار بازاری نیست که به هر صورت می‌خواهد او را از میدان بیرون کند. مسئله این است که آن را مفید و کافی نمی‌دانند، و در مراحل و به تعبیری مضر می‌داند چون عطشی را که صادق و همراه با طلب هست با یک مایع آلوده‌ای فرو می‌نشانند، دیگر جایی برای اشباع صحیح این نیاز باقی نمی‌گذارد. خوب، اشکال این بود که امروز جوان با نداشتن امکانات فکری، جزوات تشکیلاتی و حزبی، کتاب‌های بزرگ اقتصادی و تاریخی و فلسفی و به قول ایشان یک مانیفست مجمل خلاصه، در مقابل یک مکتبی قرار گرفته که از هزار راه و از هزار کانال سیل جزوه و نمایشنامه و داستان و کتاب علمی و کتاب شبه‌علمی و کتاب شبه‌فلسفی می‌ریزد پرتاب می‌کند و زمینه را پر می‌کند. «چه کار کنید؟» آقای دکتر سؤال بود، نه به این معنا که در ذهن خود ایشان پاسخی برای این سؤال نیست.

بنده اشکال را با همین شکلی که ایشان تصویر کردند قبول دارم. من یک واقعیت را در کنار این اشکال می‌بینم؛ یک واقعیتی که گویا وقتی انسان آن را ملاحظه می‌کند جداً احساس می‌کند. یک معجزه‌ای وجود دارد و مانعی ندارد اسمش را معجزه بگذاریم اما به معنای این نیست که از طرق غیرطبیعی عمل می‌کند. نه، یک فرمول ناشناخته‌ای هست که باید این فرمول را بشناسیم و اتفاقاً قابل شناختن هم هست. آن واقعیت چیست؟ آن واقعیت این است که من می‌بینم ده سال پیش از این، طرز فکر اسلامی با آن عمق و وسعت و عملکردی که پنج سال پیش از این وجود داشته، وجود نداشته است. آیا در بین خانم‌ها و آقایان کسی هست که بر روی آن مطلبی که من می‌گویم فکر نکرده باشد و به آسانی به آن نرسیده باشد؟ ما می‌بینیم همین اسلام کم‌معین، همین اسلامی که جزوه و کتاب و رساله و نمایشنامه و تئاتر و بقیه وسایل تفهیم و تفهیم اینقدر کم در اختیارش هست، در ظرف پنج سال یک جست می‌زند. شما هزاران مغز را در پنج سال پیش می‌دیدید که در اطراف مسائل اسلامی مشغول کاوش و تحقیقی موفق هستند که ده سال پیش اثری از این نمی‌دیدید. من امروز را با پنج سال قبل مقایسه می‌کنم. ما در متن جریان فکری هستیم. شاید دوستانی که در این مجلس تشریف دارند - جز عده معدودی - کمتر به قدر ما با افکار گوناگون و با سؤال‌ها و اشکال‌های گوناگون روبه‌رو باشند. جوان دانشجو، جوان دانش‌آموز، جوان نوآموز، جوان بازاری، جوان طلبه دائماً می‌آیند و افکارشان را با ما در میان می‌گذارند و سؤال می‌کنند و حرف می‌زنند و چیز می‌پرسند و میزان و مایه فکری اینها دست ما می‌آید. من عین همان فاصله‌ای را که میان ده سال پیش و پنج سال پیش می‌بینم، میان پنج سال پیش و امروز می‌بینم؛ یعنی باز هم ترقی، باز هم پیشرفت. با اینکه آن کانال‌های هزارگانه یا چند هزارگانه از طرف مکتب رقیب یک لحظه از صادر کردن و فرستادن و کپی‌دادن

و چاپ کردن فرو نمانده‌اند، بلکه مرتب ازدیاد پیدا کرده و زیادتر شده. من می‌بینم که باز شکوفایی و بالندگی فکر اسلامی علی‌رغم همه این ظواهر مایوس‌کننده - و به تعبیر ایشان آیات یأس - مثل یک آیه امید روشنی‌بخشی در مقابل چشم ما پیدا است. من جوان‌ها را می‌بینم که روی قرآن دارند کار می‌کنند. جوانی می‌آید پیش من می‌گوید درباره فلان موضوع تاریخی در قرآن چهل واژه راهگشا پیدا کرده‌ام. من خودم در قرآن کمتر از چهل واژه راجع به آن موضوع پیدا کرده‌ام، یک جوان دانش‌آموز کلاس پنجم ششم - یعنی هنوز دانشجو نیست - چهل واژه راهگشا پیدا کرده است.

روی قرآن کار می‌کنند، روی نهج البلاغه کار می‌کنند، با همین مایه‌ها کم مطالعه می‌کنند، در همین کتاب‌هایی که به دست می‌آید، در همین مجالس و محافل و همین‌طور به صورت تصاعد هندسی پیش می‌رود. نمی‌خواهیم واقعیت‌ها را ببینیم. این هم واقعیتی است، باید ببینیم. درست است مظاهر مایوس‌کننده هم زیاد است، اما این امیدوارکننده‌ترین مظاهر است. بچه‌ها از اروپا، از آلمان، از فرانسه، از انگلیس، از آمریکا می‌آیند ایران، مسائل را در سطح‌های بالا مطرح می‌کنند، در عین آن درگیری‌های عجیب فکری و عملی در آنجا با همان کسانی که به‌عنوان رقیب از آنها نام برده شد. می‌بینیم که جبهه‌های فکری استوارتر، شکل‌گرفته‌تر، متمایزتر و خیلی امیدوارکننده‌تر از حتی داخل است. این پدیده چیست؟

بنده فکر می‌کنم که اینجا یک مسئله وجود دارد، یک رمزی وجود دارد، یک فرمول کشف‌نشده‌ای هست. کتاب نداریم، جزوه نداریم، تبلیغات نداریم، زبان گویا نداریم، قلمی که بتواند آزاد بنویسد نداریم، اساساً کسانی که در این مسائل به خودشان جرئت اندیشیدن و جرئت اظهار بدهند کم داریم، در عین حال محصول داریم. این چیست؟ این در یک کلمه پاسخش خلاصه می‌شود: امروز انسان - انسان را می‌گویم،

یک عده جوان فلان نقطه از یک دانشکده را نمی‌گوییم، یک محیط مجلس دوستانه ده تا همفکر را نمی‌گوییم، در سطح ایران نمی‌گوییم، بلکه در سطح جهان - احساس می‌کند که همان نیازهایی که پنجاه سال قبل او را با آن شتاب به طرف آن فناوری کشاند، آن نیازها امروز همچنان باقی است. این مریض نسخه را عمل کرده شفا نیافته، به دنبال یک طبیب دیگر می‌رود. مسئله این است.

کسانی حتی برای اسلام این اندازه ارزش قائل نمی‌شوند که روی آن مطالعه کنند. نمونه‌های فراوانی را شخصاً سراغ دارم که از یک نفری می‌پرسیدم شما که راجع به مذهب و اسلام این جور قضاوت می‌کنی، از متون اسلامی چه خواندی و جواب نمی‌داد و اصرار می‌کردم تا بالاخره گفت کتاب «بیست و سه سال» را خواندم. راجع به اسلام کتاب «بیست و سه سال» را خوانده، اطلاعاتش از اسلام مربوط به کتاب «بیست و سه سال» است. عیناً مثل اینکه کسی بخواهد مارکسیسم را بشناسد، برود فرض کنید کتاب درس‌هایی از مارکسیسم یا آن کتاب ضدمارکسیستی دیگر را بخواند. همین اسلامی که درباره‌اش حتی این اندازه

طرز تفکر اسلامی را باید
با مقدماتش آموخت، باید
کاملاً با ابزار لازمش مجهز
شد و بعد درباره این طرز
فکر کار کرد و نظر داد و
قضاوت کرد و روی آن
مطالعات تفصیلی کرد و
چیز نوشت و ارائه داد.

حاضر نیستند که فکر کنند، این اسلام امروز به‌عنوان یک مکتبی که در حال باز ولادت‌یافتگی و دوباره ولادت‌یافتگی است دارد چشم‌ها و ذهن‌ها را به طرف خودش جذب می‌کند، در حالی که آن مکتب رقیب عملاً ناتوانی خودش را نشان داده است. من از آنچه در کشورهای اسماً سوسیالیستی عالم می‌گذرد و از پیشرفت‌ها یا از پاره‌ای مظاهر انسانی غافل نیستم. مسئله در این حد متوقف نمی‌شود، نیازهای انسان فقط اینها نیست و تازه در همان‌ها هم خیلی حرف‌هاست. این یک مسئله و یک واقعیتی است. واقعیت این است که با وجود همه این آیات یأس، این آیه امید بسیار نیرومند وجود دارد.

خب، حالا ما چه باید بکنیم؟ آیا به صرف اینکه گرایش‌های اسلامی عمیق در طبقه جوان - مخصوصاً طبقه‌ای که آماده فکر کردن و کار کردن و زحمت کشیدن هستند - دارد زیاد می‌شود برای ما یک دلخوش‌کنی باشد و برویم پی کارمان، مثلاً برویم سراغ کار معمولی روزمره‌مان و دنبال همان ابتذال‌ها؟ البته نه. در این تردیدی نیست که امروز هرچه ما درباره اسلام و درباره نشان‌دادن فکر و ایدئولوژی اسلامی -



با وجود تمام ظواهری که ممکن است کسی را نومید کند از اینکه نسل جوان کاوشگر ما بتواند به یک مستمسک قوی فکری اسلامی دست بیابد، آن حقانیت و درستی اسلام، انطباق اسلام با فطرت، رسیدگی درست اسلام به نیازهای انسان - که نیازهای انسان را به طور دقیق درک کرده و احکام و معارف اسلام این را نشان می‌دهد و جهان‌بینی اسلام این را برای ما تشریح می‌کند - و این واقعیت و حقانیت اسلام، خود ضامن این هست که از اسلام به کاوشگران و کوشش‌گران و تعقیب‌کنندگان یک ایدئولوژی رهایی‌بخش و راهنما و سعادت‌بخش بدهد و در اختیار آنها بگذارد.



چه از راه نوشتن و چه از راه عمل که: کونوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السَّبِّتِكُمْ - کوشش کنیم کم کرده‌ایم. اما چند مطلب را باید توجه کنیم که من به طور خلاصه این چند مطلب را عرض می‌کنم و بعد از جناب آقای مطهری، جناب آقای دکتر شریعتی و هر یک از آقایان که مایلند در این مورد اظهارنظری داشته باشند خواهش می‌کنم که نظراتشان را بفرمایند. من چند کلمه‌ای خواستم بگویم که بعد از طرح سؤال، پاسخ شروع بشود.

چند تا آفت برای کار کردن در زمینه مسائل اسلامی وجود دارد. اول دلخوش کردن به یک تفکر مجرد است، یعنی فکر کنیم که حالا ما مشغول کاریم، دیگر بیشتر از این چه کار کنیم؟ بدون اینکه با مسائل جاری جامعه خودمان در تماس باشیم، بدون اینکه سعی کرده باشیم که نیازهای فکری و عملی را بشناسیم و حتی بدون اینکه به خودمان زحمت بدهیم که از زبان‌ها و دهان‌ها و ذهن‌هایی سؤال کنیم که چه اشکالات و چه نیازهایی دارند، بنشینیم برای خودمان بیافیم. این یک آفت بزرگی است، در این هیچ حرفی نیست و باید طرز فکر، طرز فکر مماس‌تر، عملی‌تر، قابل تطبیق‌تر و بیشتر متناسب با نیازها باشد.

آفت دوم یک مقدار عجله است. عجله در کارها همیشه کار را خراب می‌کند. احساس اینکه دیر شده و شتاب و سرعت باید داشت، غیر از عجله دست و پاگیر است. یک لحظه تأنی تحقیقاً روا نیست، اما یک قدم با عجله هم یقیناً موجب سرنگون شدن و ناکام شدن است. عجله نباید کرد. وضع خودمان را با وضع آن ایدئولوژی رقیب مقایسه نکنیم که یک نفر تازه وارد میدان شده هر وقتی هر مطلبی در هر مسئله‌ای بخواند بنویسد یا بخواند ارائه بدهد کافی است که یک کتاب را بردارد کپی کند، از دو سه تا کتاب چهار تا مطلب سر هم بگذارد و یک کتاب درست کند کما اینکه دارند می‌کنند و می‌بینیم. همه‌اش حرف‌های تکراری و از روی هم کپی‌شده و واقعاً دیگر بعضی از آنها مهووع، از بس تکرار شده است. خودمان را با آنها

مقایسه نکنیم. پنجاه شصت سال سابقه این ایدئولوژی است، در حالی که این ایدئولوژی تازه ولادت یافته اسلامی [نویاست]. اسلام البته همانی است که هست، چیزی اضافه نشده، اما توجه به انتظام این فکر و توجه به اینکه این باید ناظر به زندگی و منطبق با نیازها و مماس با مسائل عملی مردم باشد عمرش خیلی کوتاه است و تفکر عملی در این زمینه خیلی کوتاه‌تر. ما در یک مرحله دیگری هستیم، در آغاز کار هستیم. آغاز کار همیشه مشکل‌تر است، شروع هر کاری همیشه دشوارتر است. البته یک قدرت سیاسی آنچنانی هم در اختیارمان نیست که محققانمان بنشینند درباره فلان مسئله یا درباره تطبیق حوادث فلان جا با فلان تز تاریخی کار کنند، یک کتابی را با دهها زبان و با دهها فرم چاپ کنند بدهند به مردم و دیگرانی هم چشم‌بسته رونویسی کنند و بدهند به افراد خام‌تر و ابتدایی‌تر. کار ما حرکت در یک جاده آسفالت‌ه نیست، حرکت در یک جاده پرسنگلاخ است، صبر و حوصله و دقت لازم دارد.

آفت سوم عبارت است از اینکه مسئله را از حوزه صلاحیت و تخصص خارج کنیم. من معتقدم که امروز مسئله به شدت و از همیشه بیشتر نیاز به تخصص دارد. اگر ما می‌گوییم فلان کار تخصصی است، به این معنا نیست که از همه مردم نفی صلاحیت کنیم. طبابت، امری تخصصی است اما تخصصی بودنش به این نیست که بنده و شما تا ابد نمی‌توانیم طبیب بشویم. چرا، می‌توانیم طبیب بشویم؛ به شرط اینکه برویم بخوانیم، یک مقدماتی دارد، یک ابزاری دارد، آن ابزار را باید به دست آورد. نظردادن در طرز تفکر و بینش اسلامی تحقیقاً از تخصصی‌ترین کارهاست. نه فقط در مورد اسلام، در مورد هر ایدئولوژی این‌طور است. مگر می‌تواند هر آدمی مثلاً درباره مارکسیسم نظر بدهد و خودش برود یک تصویری از مارکسیسم درست کند و آن را رد یا قبول کند؟ مگر چنین چیزی می‌شود؟ خب، باید دید این مارکسیسم چیست، باید اول آن را آموخت. از این نظر عیناً اسلام

همین جور است. طرز تفکر اسلامی را باید با مقدماتش آموخت، باید کاملاً با ابزار لازمش مجهز شد و بعد درباره این طرز فکر کار کرد و نظر داد و قضاوت کرد و روی آن مطالعات تفصیلی کرد و چیز نوشت و ارائه داد.

بنده در این مسئله به شدت طرفدار تخصصم... اگر کسی با ذهن ساده و بی اطلاع و بی تجهیزات به قرآن مراجعه کند، هیچ چیز از آن نمی فهمد. جوان غیر مذهبی می آید پیش من، می گوید آقا! بنده این صفحه قرآن را نگاه کردم، در آن چه هست؟ من نگاه می کنم می بینم خیلی چیزها در آن هست. بعد هم که تشریح می کنم او قبول می کند که اینها در آن هست. حالا البته اگر یک قدری معاند باشد می گوید نه، اینها را شما خودت اضافه می کنی. من می بینم آنچه به نظر من واضح و روشن است مثلاً فرض کنید در آیه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره: ۱۵۳) یا: قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُكُمْ بِوَجْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنًا وَفِرَادًا (سبا: ۴۶) در نهج البلاغه، خطبه آغاز خلافت امیرالمؤمنین: أَلَا وَإِنَّ بَلَّیْتِكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا یَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (خطبه ۱۶) و دهها مطلب ظریف و دقیق و تعیین کننده و بسیار مهم در این آیه، در آن آیه، در آن سوره قرآن، در آن خطبه نهج البلاغه، در آن حدیث می یابم، می بینم که او نمی یابد. چرا؟ برای اینکه آمادگی ذهنی برای فهمیدن قرآن را ندارد. عیناً مثل آن آدم عامی بسیطی که اگر الآن در این مجلس می بود، از حرفهایی که در اینجا به وسیله آقایان و بنده زده شده محققاً به قدر مستمعین این مجلس چیز نمی فهمید. اصلاً نمی فهمید چه داریم می گوییم. یک مقدار آمادگی ذهنی می خواهد تا انسان بتواند از کلام خدا و از حدیث و نهج البلاغه چیزی استفاده کند. با ذهن ساده و بسیط و ابتدایی نمی شود وارد شد. باید کتابهای مذهبی خوبی که نوشته شده و نظرات عالی و مترقی مذهبی را دانست و بعد به قرآن مراجعه کرد. آن وقت خواهید دید که انسان با دست پر برمی گردد. این، یک اصل.

اصل دوم- که آن مهم تر از این است یا لاقفل به همین اندازه مهم است- این است که ما اگر دنبال یک مسئله ای در قرآن می گردیم، بدون پیشداوری قبلی بگردیم؛ قبلاً در ذهنمان یک مسئله ای را تمام نکرده باشیم که بعد بخواهیم آن مطلب را حتماً به هر قیمتی هست در قرآن پیدا کنیم و برویم به زور با ضرب هزار من سریشم و چسب آهو آن را به فلان آیه قرآن یا به فلان خطبه نهج البلاغه بچسبانیم. این، خیانت است به هر کتابی که انسان بخواهد آن را مطالعه کند نه فقط قرآن... با آمادگی لازم و قبلی و بدون پیش داوری و قضاوت قبلی باید وارد قرآن و حدیث شد.

اگر کسی با این دو اصل وارد قرآن بشود بسیار چیزها از آن می فهمد. البته راه فهم بسته نیست و استعدادهای سرشار، فراوان است. چنانچه آن آمادگی ها در افرادی وجود داشته باشد، ای بسا خیلی چیزهایی را بفهمد که بنده بیست سال کار کرده به خیال خودم متخصص اصلاً به ذهن نرسد، کما اینکه فراوان هم اتفاق افتاده است. جوان پیش من می آید و یک آیه ای را سؤال می کند، من می گویم، بعد می گوید آقا! این مطلب در این آیه نیست؟ یک دفعه می بینم چرا، اتفاقاً او یک مطلبی را در این آیه فهمیده که من نفهمیده ام. هیچ اشکالی ندارد، نه فقط در زمینه قرآن بلکه در زمینه مسائل تاریخی. به نظرم این جور می رسد که آقای دکتر -نمی دانم در سخنرانی است، در آن کتاب شهادت است، کجاست- گفتند که من فلان مطلب را از این حادثه عاشورا نفهمیدم، آقای فلان کس که مثلاً مقدمه را نوشته فهمیده است. من دیدم که عیناً برای ایشان هم این مسئله پیش آمده. فراوان اتفاق می افتد. بنده روی مسئله ای کار کرده ام و مطلبی را نفهمیده ام، ممکن است مطلب دیگری را فهمیده باشم. بعد جناب عالی می آید، یک جوان می آید، یک بچه محصل می آید که کار کرده، یک چیزی فهمیده، به ذهنش برقی زده و گفته، من دیدم اتفاقاً خوب فهمیده، نه اینکه امکان ندارد. اما با این

دو اصل و با این دو شایستگی- که به نظر من هر کدامش یک نوع شایستگی است- باید وارد قرآن و حدیث شد و فهمید.

بنابراین عرضم را خلاصه می کنم. بنده فکر می کنم با وجود تمام ظواهری که ممکن است کسی را نومید کند از اینکه نسل جوان کاوشگر ما بتواند به یک مستمسک قوی فکری اسلامی دست بیابد، آن حقانیت و درستی اسلام، انطباق اسلام با فطرت، رسیدگی درست اسلام به نیازهای انسان- که نیازهای انسان را به طور دقیق درک کرده و احکام و معارف اسلام این را نشان می دهد و جهان بینی اسلام این را برای ما تشریح می کند- و این واقعیت و حقانیت اسلام، خود ضامن این هست که از اسلام به کاوشگران و کوشش گران و تعقیب کنندگان یک ایدئولوژی رهایی بخش و راهنما و سعادت بخش بدهد و در اختیار آنها بگذارد. شرطش کار کردن در زمینه اسلام است. کار کردن البته تخصص و صلاحیت لازم دارد، اما این تخصص و صلاحیت برای همه قابل وصول است و همه می توانند خودشان را در باب این مسائل متخصص کنند. البته مقدماتی دارد و مثل همه کارهای دیگر باید آن مقدمات را برای خودشان فراهم کنند. البته یکی از مهم ترین مقدمات این است که انسان به کتاب و سنت مراجعه کند و با آن متون آشنا بشود و با آنها انس بگیرد و- همچنان که عرض شد- آن دو اصل را هم در زمینه مراجعه به کتاب و سنت از نظر دور ندارد.

سخنان رهبر فرزانه انقلاب اسلامی برگرفته از منبع زیر است:
- گفت و گوی چهار جانبه (۱۳۸۹). تهران: صدرا، صص ۳۵-۲۱.